

مبارزه طبقاتی در ایران

رهبری طبقه کارگر شرط لازم برای پیروزی انقلاب همگانی

(7)

استبداد « ایرانی... »؟!

این تعبیر « اسرار آمیز »! در مورد نظم و اقتدار، حق و قانون و دولتمداری: آرایش اجتماعی هستنددیشعور بر محور تولید و مبادله محصولات مصرفی، تقسیم کار، کشت و صنعت و تجارت، مکانیسم ارزش آفرینی در روند تکرار زیست جمعی انسان ها، تاریخ را من درآوردی، ذهنی و دلخواهی! ایران را سرزمین ارواح خنثی و خبیث؟! ایرانی را موجودی هیپروتی، فرومایه و معیوب، فاقد ارتباطی منظم و متقابل با محیط، داده ها و ساختارها... جانوری جدا از تکامل قهری و تاریخی نوع بشر قالب می کند. بقول ملک الشعرای بهار:

هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست کار ایران با خداست

دریغ از این یک کلمه در مورد محرک استبداد « ایرانی »؟! در گذشته و حال. بگذریم از اینکه سابقه استبداد، یکی از اشکال حکمرانی... سوای ایرانی های هیپروتی؟! قامت موزون تمام اقوام بدوی، خلق ها و ملت های جبروتی اروپا را نیز در بر می گیرد. مالکیت سلطانی متمرکز بر وسائل تولید و مبادله، زمین و آب + محصول کار جمعی، حیات و ممات کشاورزان و صنعتگران... به یک اهرم سیاسی برای سرکوب و اختناق، مهار گروههای معارض با نظم مستقر در یک شرایط اضطراری اشاره دارد: نوعی دولت، دیده بان مسلح، حاضر به یراق، نماینده تمام عیار ثروت، ایدئولوژی اشرافی - درباری، مامور امنیت بالانیها، حافظ نظم، مناسبات جاری، تولیدی و حقوقی متداول در جامعه، تسلط کار مرده و متراکم بر کار زنده و متفکر در لوای قوانین کور طبیعی و اقتصادی. قصه زور است نه کار قضاست...

یک امپراتوری متمرکز از این دست، در شرق و هم در غرب، با افزایش جمعیت، نیازهای مصرفی، مادی و معنوی اهالی، کار و مبارزه مستمر کشاورزان منفرد، صنعتگران مستقل، پیشه وران و تجار، مقیم و مهاجر، در قبال اشراف، ملازمه داشت، محصول دعوی شاهان و شاهک ها بر سر زمین و آب... بود.

حال چطور؟ تاریخ مکتوب گواهی می دهد که این مقوله - استبداد « ایرانی »؟! طرز تلقی اشراف برده دار یونانی... بعدها اعتقاد رسمی کلیسا، دیوانسالاری واتیکان، مبتنی بر نظریه افلاطون و ارسطو... در مورد برتری هوش و ذکاوت ذاتی یونانی ها؟! متکی بر گزارشات جانبدار هرودت و پلوتارک... در باره رویدادهای جاری جهان آن روز، شگرد میراث خواران استعمار کهن در سده های متاخر برای توجیه ترور و سرکوب، جنگ های صلیبی... اشغالگری های اروپای کاتولیک - با اسم رمز « شرق وحشی »؟! از کجا آب می خورد.

در این رابطه، دعاوی ضد و نقیض تئوری فروشان دوره گرد در مورد دریافت مارکس متریالیست از « استبداد آسیائی »! سوء ظن برانگیز، اصلاً قابل اعتماد نیستند. حال آنکه دریافت مادی و تاریخی مارکس از این مقوله هم، بدون شک براساس گزارشات غلط انداز هرودت و پلوتارک... ربطی با نظریه برتری نژادی افلاطون و ارسطو ندارد، می رساند که نیروی زنده کار، مولد و متفکر در آسیا، گرفتار نوعی مالکیت سلطانی است و با پس مانده مناسبات سنتی... تسویه حساب نکرده، همین. مابقی، هرچه که هست، حرف مفت است.

نکند که حکومت جباران در یونان قدیم و استبداد سزار در روم باستان، خودکامگی کلیسا، دیوانسالاری واتیکان (پوشش سیاسی فنودالیسم در قرون وسطی) دمکراتیک بود؟! یا شکار کشاورزان رنگین پوست، برده سازی میلیون ها آفریقائی، تجارت برده توسط لردیسم و بناپارتیسم - تا میانه سده نوزدهم میلادی « ساختگی »! تعبیر مغرضانه مارکسیست ها از ذکاوت و درایت ذاتی غربی ها...

اینکه رفتار « علمای وطنی »؟! وجه تشابه زیادی با کردار جباران یونانی و سزاریستهای رومی در هزاره های منقضی دارد، یا ولایت فقیه، خودکامگی کلیسا، دیوانسالاری واتیکان در قرون وسطی را تداعی می کند، حرفی نیست. اما این حقیقت تلخ، چگونگی برآمد استبداد شرعی، اسلامی - ذوالفقاری در ایران امروز را توضیح نمی دهد. تمام مساله هم اینجاست. و حتی در مواردی (مثل ایران...)، می تواند توده انقلابی را، که بنام مرده ها، در لباس قهرمانان عهد عتیق، برای رفع مشکلات فوری خود می رزمند، گمراه کند، نتایج غم انگیزی ببار آورد. دیدیم که چطور انقلاب همگانی بهمن مصادره، بسود مالکان و سرمایه داران وطنی ملا خور شد. هر گردی که گردو نیست...

بازگشت به عهد عتیق... بهر دلیل، ساده لوحی، حماقت محض، دردی را دوا نمی کند، برازنده ما نیست. بگور پدر افلاطون و ارسطو... شاهان و شاهک های دوران باستان. آزموده را آزمودن خطاست. شرط بلاغ... چون خودکامگی سیاسی « علمای وطنی »! استبداد ذوالفقاری، با تمام اما و اگرها، عیب و ایرادهای قابل فهم، از این قماش نیست. مگر اینکه مدعی ریگی بکفش داشته باشد و بخواهد تقابل کار و سرمایه را ماستمالی، دورنمای مبارزه طبقاتی، ترقی خواهی در دوران معاصر، دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا را، بسود نظم مستقر، تقسیم کار جاری، دلاری - وال استریتی... چیزی غیر لازم جلوه داده! تسلط انحصاری غربی ها، امپریالیسم آمریکا و شرکاء بر تولید و بازرگانی جهان را، امری موجه، از زیر ضربه خارج کند. که هیچ بعید نیست.

ناگفته نماند، طبق اسناد و کشفیات... که خودکامگی سیاسی و استبداد در ایران، مقدم بر سرمایه داری، به گذشته های دور، امپراتوری کورش و داریوش... باز می گردد. ولی هشدار! چون عمر دراز استبداد... اگر ریشه یابی نشود و فقط در لفظ باقی بماند، درک مولفه های خودکامگی سیاسی در شرایط تاریخی متفاوت، فهم وجه تمایز ساختاری، ارزش آفرینی، اقتصادی و اجتماعی آن در دوران معاصر را دشوار می کند.

نظریه موهوم تکرار تاریخ - نوعی تحول با ورد و جادو... امروز مثل دیروز، جنبش ترقی خواهی، مبارزه طبقاتی برای گذار انقلابی از وضع موجود را « غیر لازم »! در پرده ابهام قرار می دهد!؟ فلسفه رسمی، پاشنه آشیل هگل... که کلی جای حرف دارد. پیشکش هگلیست های نوظهور وطنی، مداحان پر شور دمکراسی توظئه و حقه بازی، دلالی و کارچاق کنی...

پیش زمینه های ولایت فقیه. موضوع رساله خمینی در تبعید بجای خود محفوظ. یاران مشکوک سید: امثال دکتر بهشتی و دکتر چمران... همراهان و لگرد « امام ره »! بنی صدر و حبیبی و یزدی و قطب زاده... شریک دزد و رفیق قافله، اینها همه فعلا بماند. از شما چه پنهان که این معجون « اسلامی »!؟ در حسینه های مجاز درباری گل کرد: دکتر شریعتی، در کمیته (زندان موقت شهربانی)، بعدها شکنجه گاه مخصوص ساواک، یک دفتر کار داشت، از این محل برای نشریات رسمی کشور، مقالات لطیف « اسلامی »! علیه مارکسیسم می نوشت و ارسال می کرد. دکتر باهنر، نخست وزیر مقتول رژیم فعلی، محرم اسرار، مامور تفتیش عقاید سازمان امنیت در اداره نگارش بود. امثال لاجوردی، بعدها رئیس زندان اوین، محسن رفیق دوست، فرمانده سپاه، مدیر عامل بنیاد مستضعفین، عزت شاهی، بعدها عزت الهی، رئیس کمیته مرکز + حجت الاسلام مهدوی کنی و حقانی و سالاری... شاخک های اطلاعاتی در میان زندانیان سیاسی سابق، در راه « خدا »!؟ همه کار می کردند...

دیدیم که چطور باند خمینی (معمم و مکلا)، با همدستی پس مانده شرکت سهامی « جبهه ملی »! امثال سنجابی و بازرگان و فروهر... همدلی صاحبکاران خرد و متوسط، دلال و کارچاق کن و بساز و بفروش... همراهی تجار « مومن »! صرافان « متدین »! بر اعتقادات مذهبی محرومان، حاشیه نشینان، فرودستان شهری و روستائی... سوار شد، بازی را برد. ولی فقر و تنگدستی و دربدری توده ها، حاشیه نشینی... بی حقوقی مطلق، در دوران استبداد کهن، مولود سرمایه داری بود - قابله ولایت قبیح در جغرافیای ایران، موسوم به « جمهوری اسلامی »! مفتی فرایض، واجبات خرافی... برای تزکیه نفس، مضحک و قابل فهم در شرایط ترور و اختناق، که متولیان دموکراسی توطئه و حقه بازی، دلالی و کارچاق کنی را غافلگیر کرد!؟ بر شیطان لعنت...

پس این استبداد « آسیائی و یا ایرانی »! دیگر چه صیغه ای است؟! شما چرا؟ جناب ایرج اسکندری (نگاه کنید به کتاب اسکندری: در تاریکی هزاره ها) بدام افتادید. شما چرا؟ آقای همایون کاتوزیان (به نقل از کتاب کاتوزیان: اقتصاد سیاسی ایران) سوراخ دعا را گم کردید. دیری است که ایران - یا همان سرزمین ارواح خنثی و خبیث؟! دوران کورش و داریوش... را پشت سر گذاشته، بمراتب پیشرفته تر از فرانسه و آلمان در فاصله سال های 49 - 1848 میلادی، یک کشور شناخته شده سرمایه داری است. شواهدی هست، مبنی بر اینکه ایران، همچنان گرفتار استبداد... در اواخر سلطنت قاجاری، متأثر از گرایش صادراتی غلیظ سرمایه، گریز استعماری اروپای غربی بسمت بازار شرق، گام به گام از اقتصاد طبیعی و سنتی فاصله گرفت، با اقتصاد پولی مانوس شد...

سخن بر سر استمرار استبداد... با چاشنی خرافات متداول، مذهبی - سلطنتی، چگونگی انتقال خودکامگی سیاسی از فنودالیسم، مالکیت اربابی به سرمایه داری است. کالاهای ارزان باختری، سد نسبتاً نیرومندی بود در برابر رشد صنایع موجود مصرفی: پشم ریزی، دباغی، نخ تابی، پارچه و گلیم و قالی بافی... توسعه تولید کارگاهی در ایران. امری که استمرار باورهای خرافی را... موجب گردید. از آنجا که ورود سرمایه اروپائی، در قالب پول و یا کالا، فقط از کانال رژیم استبدادی موجود، حکام خودکامه مقدور بود، مطلوب میراث خواران استعمار کهن... لذا بازیگران مورد اعتماد اقتصاد پولی در ایران، در اصل همان باندهای محافل حاکمه بودند که برای حل و فصل رقابت های داخلی و زد بندهای خارجی در شرایط « جدید »! بیش از پیش، بدلیل عدم اتکا به یک جنبش اجتماعی بالنده، به مذهب و مبلغان و افسرگرای آن توسل جستند...

بموجب اسناد، کارگاه های قالی بافی، نقره کاری، مسگری، نجاری، پارچه بافی، آهنگری، نقاشی، کاشی سازی، سفالگری... از دیرباز در ایران رواج داشت. شکی نیست که مالکیت اربابی - سلطانی دوران قاجار گسترش تولید کارگاهی را دشوار کرده و اجازه نمی داد تا رشدی در ورای اقتدار سیاسی زمینداران وقت پیدا کند. اینکه شاه زمین های بیشتری را در تملک خود داشت و صدراعظم کمتر... جوهر مساله را عوض نمی کند، تغییری در اصل موضوع به وجود نمی آورد.

رفته رفته، سطح نازل تولید، کشاورزی و صنعتی، پس رفت تولید کارگاهی و عقب ماندگی اقتصادی + بی حقوقی مطلق رعایا... گروهی از روحانیون « بلند پایه » را، که از مدت ها پیش با زمین جوش خورده و با زمین داری پیوند داشتند... ممتاز کرد. توسعه املاک وقفی طی سالیان متمادی، خلعت شاهان و شاهک های « اسلام پناه »! افزایش سهم و نقش اقتصادی « مراجع تقلید »! این مدعیان خود خوانده امامت را تا سطح مشاوران قضائی خودکامگی سیاسی بالا کشید. در همین دوران بود که همزمان با پیشرفت های علمی و فنی و صنعتی، اختراعات و اکتشافات، بازرگانی فرامرزی اروپا، رقابت لردیسم و بناپارتیسم بر سر بازار فروش، مواد خام و انرژی در مناطق غیر خودی، آرایش نیروهای بین المللی هم تغییر کرد...

چرا که اروپای غربی (انگلستان و فرانسه و آلمان...) بدلیل رشد فنی تولید، استعمال ماشین آلات در تولید، محتاج بازار فروش، مواد خام و انرژی... در تمام مناطق، گرفتار بحران اقتصادی و اجتماعی در سطح ملی، از ترس انقلابی محتمل، جنگ داخلی، نگران امنیت سرمایه وطنی در سرزمین پایگاه، ب فکر کشور گشائی، سرقت مسلحانه، مصادره دارائی و اموال دیگران، ب فکر استعمار شرق « وحشی »! چاپیدن شرقی ها افتاد. ماجراجویی در پیش گرفت...

رضا خسروی

